



خیلی خوش آمدید برادران، خواهران، جوانان عزیز. بسیار جلسه‌ی خوبی بود. البته بعد از اینکه اعلام کردند پایان سخنرانیهای دانشجویان فرا رسیده، شاید حدود ده نفر از بین جمعیت بلند شدند و دست بلند کردند که علاقه‌مند بودند صحبت کنند. من همین طور که نگاه کردم، تقریباً حدود ده نفر بلند شدند. خوب، اولاً من مدیر جلسه نیستم؛ من یکی از شرکت کنندگان جلسه‌ام؛ مدیریت جلسه آنجاست؛ بنابراین از من نباید وقت بخواهید. ثانیاً اگر بنا باشد من وقت بدهم، به هر ده نفر آن حضرات وقت میدادم. یعنی من اصرار ندارم صحبت کنم؛ اصرار دارم این جلسه برگزار شود. البته آن ده نفر که صحبتشان تمام میشد، در خلال فرمایشات آن دوستانی که دست بلند کردند، یک هفت هشت ده نفر دیگر هم احتمالاً دست بلند میکردند! حرفی نبود، لیکن تصور میکنم خیلی از برادران و خواهران حاضر هم مایلند که دیگر ادامه پیدا نکند؛ لذا ما حالا عریضمان را شروع میکنیم.

مطالبی که گفته شد، مطالب بسیار خوبی بود. برخی از بیانات دوستان دانشجوی متداخل بود؛ یعنی چند نفر بر روی نکته‌ی خاصی تکیه کردند، که نشان‌دهنده‌ی فراگیر بودن آن نظر یا آن مطالبه است؛ بعضی هم مطالب اختصاصی دوستان بود، که خیلی خوب بود. من درخواست کردم که صورت اظهارات خودشان را به من بدهند - که دادند - ان شاء الله میگویم بررسی کنند، نگاه کنند. مسئولین محترم هم در جلسه حضور دارند؛ حرفها را شنیدند. من خواهش میکنم اظهارات دانشجویها را جدی بگیرند. درست است که حالا یک دانشجوی دارد حرف میزند، اما آنچه که گفته شد، با آگاهیای که انسان از فضای دانشجویی دارد، غالباً حرفهای فضای دانشجویی است، نه حرفهای یک نفر؛ لذا باید به اینها توجه شود؛ علاوه بر اینکه مطالب راهگشا و نکته‌های مفید هم در بین بیانات دوستان وجود داشت.

بعضی از نکاتی که اینجا گفته شد، من آنها را یادداشت کردم؛ لزوم شرح صدر سیاسی در بین دانشجویان. این ربطی به مسئولین و مدیران دانشگاهها ندارد؛ مربوط به خود تشکلهای دانشجویی است. من تأیید میکنم لزوم شرح صدر سیاسی را. هیچ منافاتی وجود ندارد بین پایبندی دقیق و عمیق به اصول و رعایت جهتگیری دقیق، در عین حال داشتن شرح صدر و برخورد غیر پرخاشگرانه‌ی با کسانی که با فکر انسان همراه نیستند؛ بالخصوص در زمینه‌های سیاسی.

از مطالب دیگری که گفته شد، مسئله‌ی حضور مسئولان در دانشگاه است. این اشکال کاملاً وارد است. من عقیده‌ام این است که مسئولین باید در دانشگاهها شرکت کنند؛ رؤسای سه قوه، مسئولین میانی، رئیس صدا و سیما، مسئولین سپاه و نیروهای مسلح؛ اینها بروند با دانشجویها جلسه بگذارند و حرفهای گفتنی دانشجویها را بشنوند. و من به شما عرض بکنم؛ آنها هم برای دانشجویها حرفهای گفتنی زیادی دارند. هیچ چیزی جای این گفتگوی رو در رو و چهره به چهره را نمیگیرد؛ همانی که سنت قدیمی روحانیون ما بوده که بنشینند روی منبر، با مردم چهره به چهره حرف بزنند. در این کار، یک اثری هست. حالا آن خواهران راجع به تأثیرات الکترومغناطیسی گفتند؛ هیچ بُعدی ندارد که تأثیرات الکترومغناطیسی انسان به انسان و چهره به چهره در این دیدارها وجود داشته باشد. این کار تأثیر دارد؛ هم آنها میشوند، هم میشوند. خیلی از مطالبی، ابهامهایی، سؤالهایی که امروز در ذهن نسل جوان ما در جریان است، در توضیحات مسئولین، این سؤالها پاسخ داده خواهد شد؛ ابهامها و گره‌ها باز خواهد شد. من آن وقتی که توانائی جسمی بیشتری داشتم، زیادتر در دانشگاهها شرکت میکردم؛ الان هم واقعاً اگر بتوانم و مجال و وقت باشد، دوست دارم در فاصله‌های نزدیک به نزدیک در دانشگاه شرکت کنم؛ منتها دیگر حالا «لا یكلف الله نفساً آتاً وسعها» (۱) از مثل من و سنین من و اشتغالات من، گمان نمیکنم جوانها خیلی انتظاراتی داشته باشند؛ اما مسئولین کشور نه، میتوانند و باید شرکت کنند. من الان هم از همین جا به مسئولین سفارش میکنم که در جلسات دانشجویی شرکت کنند؛ بیایند، بشنوند از دانشجویها، و بگویند به دانشجویها.

از جمله مطالبی که گفته شد، مسئله‌ی سایتها و وبلاگها و برخوردی است که در محیط دانشجویی با اینها میشود. من اتفاقاً اخیراً یک گزارشی در این زمینه خواستم و دریافت هم کردم. البته قوه‌ی قضائیه قاعداً استدلالهائی دارد؛ که اگر چنانچه بیايند در جلسات جوانها و دانشجوها شرکت کنند و بشنوند و بگویند، احتمالاً بعضی از سؤالها پاسخ داده خواهد شد؛ لیکن من هم عقیده‌ام همین است که در قبال اظهارنظر احیاناً قدری تند یک جوان دانشجو خیلی نباید حساسیت وجود داشته باشد. فرق است بین آن کسی که با نظام مخالف است، با نظام معارض است، قصد دشمنی دارد، قصد عناد دارد، با آن کسی که نه، از روی احساسات یک مطلبی را بیان میکند؛ ولو ممکن است آن مطلب درست نباشد، یا آن نحوه‌ی بیان کردن را هم من نپسندم - که حالا اگر ان‌شاءالله وقت شد، مطالبی در این زمینه‌ها عرض خواهم کرد - ولی برخورد با این جوانها، به نظر ما هم همین است؛ نباید خیلی برخورد خشن و تند و آنجوری باشد.

یک نکته‌ی دیگری که در بیانات بود، مسئله‌ی توجه به روستاها و دیدن واقعیت و نگاه اقتصادی عدالت‌محور بود. من به نکته‌ای توجه کردم، که این برای همه‌ی ما درس‌آموز است؛ هم برای شما، هم برای من. این جوان محترمی که آمدند راجع به مسئله‌ی نگاه اقتصادی عدالت‌محور مطالبی را گفتند، معرفی‌ای که کردند، ایشان جزو مجموعه‌ی اردوهای جهادی هستند. خوب، قضیه روشن شد. وقتی کسی جزو اردوهای جهادی است، به مناطق محروم سرکشی میکند، واقعیتها را به چشم میبیند، طبعاً تفکر پیگیری اقتصاد عدالت‌محور در او اینجور زنده میشود؛ این برای همه‌ی ما درس است. باید با قشرهای مختلف جامعه مرتبط شد تا مسائل آنها را لمس کرد؛ این در تصمیم‌گیری ما، در نگاه ما به مسائل گوناگون کشور اثر میگذارد.

البته اعتقاد خود من این است که نگاه اقتصادی در کشور باید عدالت‌محور باشد، و این منافاتی ندارد با آنچه که ما در سیاستهای اصل ۴۴ بیان کردیم، که یکی از دوستان هم اینجا ذکر کردند. سیاستهای اصل ۴۴ آنجور که ما گفتیم، ما خواستیم و تشریح کردیم - و من در همین حسینیه، در همان اوقات یک صحبت مفصلی در این زمینه با مجموعه‌ی مرتبط با این کار کردم - به‌هیچ‌وجه با اقتصاد عدالت‌محور منافاتی ندارد؛ یعنی مطلقاً به سرمایه‌داری به آن معنای بد منتهی نخواهد شد.

البته به شما عرض بکنم؛ آنچه که در دنیا به عنوان نظام سرمایه‌داری وجود دارد، حقیقت و جوهره‌اش سرمایه‌سالاری است. نفس داشتن سرمایه و به کار انداختن سرمایه برای پیشرفت کشور، چیز بدی نیست؛ چیز ممدوحی است؛ به هیچ وجه مذموم نیست. آنچه که مذموم است، این است که سرمایه و سرمایه‌داری محور همه‌ی تصمیمهای کلان یک کشور و یک جامعه باشد؛ همه چیز را به سمت خودش بکشد؛ همان بلایی که بر سر بلوک سرمایه‌داری و بلوک غرب آمد، که امروز دارند نتایجش را درو میکنند. این حوادثی که امروز در اروپاست، این فشارهای سنگین اقتصادی که دارد به مردم وارد می‌آید، اینها ناشی از ذات نظام سرمایه‌سالاری است؛ همان سرمایه‌داری زالوصفت است، همان سرمایه‌داری مذموم است. اما اینکه نه، کسانی دارای سرمایه باشند، سرمایه را در خدمت رشد جامعه بگذارند - البته سرمایه‌دار سود هم خواهد برد؛ هم آن کار خوب است، هم آن سود حلال است - هیچ اشکالی ندارد. کار اگر چنانچه با ضابطه‌ی صحیح انجام بگیرد - که نگاه عدالت‌محور اسلام معطوف به این معناست - هیچ اشکالی ندارد. بنابراین کلمه‌ی «سرمایه» و کلمه‌ی «سرمایه‌دار» به هیچ وجه چیز مذمومی نیست.

سعی کنیم نگاه سوسیالیستی و مارکسیستی بر تفکر اقتصادی ما غلبه پیدا نکنند. آنها نگاهشان نگاه دیگری است. در نظام سوسیالیستی، نفس سرمایه محکوم است؛ در نظام اسلامی به‌هیچ‌وجه اینجوری نیست؛ سرمایه محکوم نیست، سوء استفاده‌ی از سرمایه محکوم است. نمیشود هم کسی بگوید آقا سرمایه طبیعتش سوء استفاده است. نخیر، اینجوری نیست. میتوان با مقررات درست، با مدیریت صحیح، سرمایه را در جهت درستی هدایت کرد و راه برد. بنابراین آنچه که ما در سیاستهای اصل ۴۴ مطرح کردیم، به‌هیچ‌وجه با اقتصاد عدالت‌محور منافاتی ندارد؛ بلکه به یک معنا مکمل و متمم آن است.

در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، «اقتصاد تهاجمی» را مطرح کردند؛ عیبی ندارد. بنده فکر اقتصاد تهاجمی را نکردم. اگر واقعاً یک تبیین دانشگاهی و آکادمیک نسبت به اقتصاد تهاجمی - به قول ایشان، مکمل اقتصاد مقاومتی - وجود دارد، چه اشکالی دارد؟ آن را هم مطرح کنیم. آنچه که به نظر ما رسیده، اقتصاد مقاومتی بوده. البته اقتصاد مقاومتی فقط جنبه‌ی نفی نیست؛ اینجور نیست که اقتصاد مقاومتی معنایش حصار کشیدن دور خود و فقط انجام یک کارهای تدافعی باشد؛ نه، اقتصاد مقاومتی یعنی آن اقتصادی که به یک ملت امکان میدهد و اجازه میدهد که حتی در شرایط فشار هم رشد و شکوفائی خودش را داشته باشند. این یک فکر است، یک مطالبه‌ی عمومی است. شما دانشجو هستید، استاد هستید، اقتصاددان هستید؛ بسیار خوب، با زبان دانشگاهی، همین ایده‌ی اقتصاد مقاومتی را تبیین کنید؛ حدودش را مشخص کنید؛ یعنی آن اقتصادی که در شرایط فشار، در شرایط تحریم، در شرایط دشمنیها و خصومتها شدید میتواند تضمین‌کننده‌ی رشد و شکوفائی یک

یکی از دوستان دانشجوی عزیز گفتند که به ما میگویند پازل دشمن را تکمیل نکنید - این از حرفهائی است که بنده زیاد تکرار میکنم؛ پازل دشمن را نباید تکمیل کرد - ایشان میگویند خب، پس انتقاد چه میشود؟ انتقاد هم نکنیم؟ من اعتقاد ندارم که نباید انتقاد کرد؛ اتفاقاً در یادداشتهائی که کردم - که حالا ان شاءالله اگر وقت شد، عرض میکنم - اصرار دارم بر این که جریان دانشجویی و جنبش دانشجویی موضع انتقادی خودش را حتماً حفظ کند. به هیچوجه توصیه‌ی ما این نیست که شما انتقاد نکنید. خب، چه کار کنیم که این انتقاد، تکمیل کننده‌ی پازل دشمن نباشد؟ روی این مسئله فکر کنید. نه اینکه بگوئیم تکمیل پازل دشمن که یک امر منفی است، با لزوم انتقاد که یک امر مثبت است، منافات دارد؛ نه، خب خود شما هم گفتید؛ من انتقاد کردم، در همه‌ی دنیا نقل هم شد؛ اما هیچ کس در دنیا ادعا نخواهد کرد که فلانی علیه نظام اسلامی یا فرض کنید که علیه تشکیلات مدیریت اجرائی یا تقنینی کشور دارد اقدام میکند. خب، شما هم همین جور انتقاد کنید. بنابراین انتقاد کردن میتواند به شکلی انجام بگیرد که به هیچوجه مقصود دشمن را برآورده نکند و به تعبیری که ما عرض کردیم، پازل دشمن را تکمیل نکند.

گفته شد که بعضیها نظرات کارشناسی میدهند، با نظر رهبری مخالف است، میگویند آقا این ضد ولایت است. من به شما عرض بکنم؛ هیچ نظر کارشناسی که مخالف با نظر این حقیر باشد، مخالفت با ولایت نیست؛ دیگر از این واضح‌تر؟! نظر کارشناسی، نظر کارشناسی است. کار کارشناسی، کار علمی، کار دقیق به هر نتیجه‌ای که برسد، آن نتیجه برای کسی که آن کار علمی را قبول دارد، معتبر است؛ به هیچ وجه مخالفت با ولایت فقیه و نظام هم نیست. البته گاهی اوقات میشود که این حقیر خودش در یک زمینه‌ای کارشناس است؛ بالاخره ما هم در یک بخشهای یک مختصر کارشناسی داریم؛ این نظر کارشناسی ممکن است در مقابل یک نظر کارشناسی دیگر قرار بگیرد؛ خیلی خوب، دو تا نظر است دیگر؛ کسانی که میخواهند انتخاب کنند، انتخاب کنند. در زمینه‌های فرهنگی، در زمینه‌های آموزشی - در بخشهای مخصوصی - بالاخره ما یک مختصری سررشته داریم، یک قدری کار کردیم؛ این میشود نظر کارشناسی. به هر حال هیچگاه اعلام نظر کارشناسی و نظر علمی، معارضه و مبارزه و مخالفت و اعلام جدائی از رهبری و ولایت و این حرفها به حساب نمی‌آید و نباید بیاید.

خب، ما در دیدارهای دانشجویها معمولاً مطالباتی را مطرح میکنیم؛ آیا این پرتوقعی است؟ این یک سؤال است. اگر انسان مجموعه‌ی عرایضی را که من در دیدارهای دانشجویی، چه در ماه رمضان‌ها، چه در دانشگاه‌هایی که من در شهرستانها یا در تهران شرکت کردم، جمع کند، یک فهرست طولانی از مطالبات این حقیر از مجموعه‌ی دانشجویان به وجود می‌آید. ممکن است کسی بگوید آقا اینها پرتوقعی است. من عقیده ندارم پرتوقعی است. چرا؟ توجه به نیروی متراکم در دانشگاه، گمان پرتوقعی را نفی میکند. اگر چنانچه شما از یک جوان ورزشکار پرنشاط نیرومندی بخواهید یک بار سنگینی را از یک جانی بردارد، به یک جای دیگری بگذارد، این به هیچوجه توقع زیادی نیست. بله، اگر چنانچه فرتوت باشد، پیر باشد، ضعیف باشد، لاغر باشد، نمیشود توقع داشت؛ اما وقتی تواناست، خب بکند. دانشگاه یک محیط تراکم نیرو است؛ این نیروها ناشی از دو عنصر اصلی است: یکی اصل جوانی است، که من عقیده‌ام این است خیلی از جوانها خودشان قدر نیروی جوانی را نمیدانند؛ یعنی هنوز کشف نکردند توانائی بیحد و حصری را که در محیط جوان وجود دارد. جوانی یک سرچشمه‌ی فیاض تمام‌نشدنی از نیرو است. عنصر دوم، خود مسئله‌ی علم و دانش و دانشجویی است. خود دانشجویی به انسان توان میدهد. توجه به علم، توجه به دانش، خودش توان‌افزا و توان‌آفرین است. البته بر این دو عنصر اضافه کنیم فضائی را که انقلاب به وجود آورد؛ و اگر بخواهیم با نگاه حداقلی نگاه کنیم، انقلاب این فضا را در محیطهای جوان و محیطهای دانشجویی، حداقل تشدید و مضاعف کرد. یعنی حالت نشاط، سرزندگی، دوری از دلمردگی، اعتماد به نفس، در محیط دانشجویی زیاد است. بنابراین ما هرچه از دانشجویها توقع داشته باشیم، کارهای سخت را از آنها بخواهیم، متوجه آنها بکنیم، توقعات ارائه بدهیم، به نظر من پرتوقعی نیست. کارهای زیادی میشود انجام داد. ما یک جریان سیال و نیروی تمام‌نشدنی داریم که اگر چنانچه این نیرو آزاد شود و هدایت شود، میتواند کشور را به طور کامل آباد کند.

خب، یکی از چیزهائی که ما از دانشجویها توقع داشتیم و این به طور طبیعی در دانشگاه و در محیط جوان وجود دارد و بنده هم اصرار داشتم که این حالت در دانشگاه زنده بماند، مسئله‌ی آرمان‌گرایی است. البته ما در دیدار با مجموعه‌ی کارگزاران نظام در اوائل ماه، درباره‌ی آرمان‌گرایی و نسبتش با واقع‌گرایی، اینجا مقداری صحبت کردیم و بحث کردیم؛ که حالا شاید بعضی شنیده باشید. مسئله‌ی واقع‌گرایی در جای خودش محفوظ است، من هم بعد یک اشاره‌ی خواهم کرد؛ لیکن آرمان‌گرایی، هم در سیاست، هم در همه‌ی صحنه‌های دیگر - مثل آرمان‌گرایی در علم - باید مورد توجه باشد. آرمان‌گرایی در علم، یعنی در زمینه‌ی مسائل علمی باید دنبال قله بود؛ که این، توجه شما را به درس خواندن و خوب درس خواندن باید نتیجه بدهد. من به شما عرض بکنم؛ امروز درس خواندن، علم‌آموزی، پژوهش و جدیت در کار اصلی

دانشجویی، یک جهاد است؛ که حالا اگر ان شاء الله مجال شد، در ادامه‌ی صحبت معلوم میشود.

در زمینه‌ی معنویت و اخلاق هم باید آرمان‌گرا بود. محیط دانشگاه به دلیل اینکه محیط جوان است، باید محیط پاکیزه‌ای باشد. بعضی خیال میکنند دانشگاه یعنی محیطی که در آن، تقید به دین و پایبندی به دین و اخلاق و اینها خیلی لزومی ندارد و مطلوب نیست. این ناشی از بنای غلطی است که در دوران طاغوت، در آغاز پیدایش دانشگاه، پایه‌ریزی شد. آن روز کسانی دانشگاه را به وجود آوردند که به اصل دین و معنویت و اخلاق اعتقاد نداشتند؛ شیفته‌ی غرب و فریفته‌ی اخلاقیات غرب بودند. البته آن شیفتگی و فریفتگی، شکل عمومیش بود؛ یک عده‌ایشان هم مزدور و مأمور غرب بودند. بنا بود اینها در داخل کشور طراحی و برنامه‌ریزی کنند که تسلطی را که به شکلی در دوران قاجار داشتند، در دوران پهلوی همان تسلط را و بیشترش را به شکل دیگر و آرامتری داشته باشند؛ تربیت یک نسل روشنفکر و درس خوانده و تحصیلکرده‌ای که غربی بیندیشد؛ ایرانی است، اما فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی فکر میکند؛ آرزوهای آرزوهای یک فرد آمریکائی است؛ اقدام و عملش هم اقدام و عمل یک فرد آمریکائی یا انگلیسی است؛ اگرچه ملیتش ایرانی است و ساکن ایران هم هست. آنها تربیت یک چنین نسلی را دنبال میکردند.

من کلیت دانشگاه را به هیچ‌وجه زیر سؤال نمیبرم؛ وجود اساتید مؤمن و پاکیزه در دوره‌ی طاغوت را به هیچ‌وجه زیر سؤال نمیبرم؛ خب، کسانی بودند که ما آنها را میشناختیم؛ بسیار مردمان خوب، بسیار مردمان پاکیزه؛ هم در بین اساتید بودند، هم در بین دانشجویها بودند - البته کمتر - لیکن بنای دانشگاه این بنا بود؛ لذا آن اساتید مؤمن هم جز در یک دائره‌ی محدودی نمیتوانستند اثرگذاری کنند؛ حرکت دانشگاه، یک حرکت غلطی بود. کسانی نگاهشان به آن شرائط است؛ خیال میکنند رفتن به دانشگاه، ملازم با بیقید شدن و عدم مبالات در مورد دین و اخلاق و حجاب و طهارت و پاکیزگی دینی و اخلاقی است. این واقعیت ندارد، این نگاه درستی نیست. دانشگاه مرکز معنویت است؛ چون علم یک امر معنوی است. علم - هر علمی باشد - یک ارزش معنوی است، یک ارزش روحی است. محیط دانشگاه، محیط جوانی است؛ محیط مؤمنی است. در کشور، متدین‌ترین‌ها در میان جوان‌ها هستند؛ فداکارترین‌ها در میان جوان‌ها هستند و هستند؛ بنابراین چه دلیلی دارد که محیط جوان اهل علم دانشگاه، یک محیط غیردینی باشد؟ نخیر، محیط دینی است. من توقعم این است که کسی که وارد دانشگاه میشود، اگر قبل از آنکه وارد دانشگاه بشود، تقیدات دینیاش ضعیف بوده، با ورود به دانشگاه، تقیدات دینیاش تقویت شود. بنابراین آرمان‌گرایی در معنویت و اخلاق هم یک امر معتبری است؛ مثل آرمان‌گرایی در سیاست، مثل آرمان‌گرایی در علم و در همه‌ی امور زندگی.

خب، در مورد آرمان‌گرایی یکی دو تا نکته‌ی کوتاه را عرض بکنیم. آرمان‌گرایی را با پرخاشگری اشتباه نکنیم؛ تصور نکنیم که هر کس آرمان‌گراتر است، پرخاشگرت‌تر و دعواکن‌تر است؛ نه. میتوان بشدت پابند به آرمانها و پابند به اصول و به ارزشها بود، درعین حال پرخاشگر هم نبود. در آیه‌ی شریفه میفرماید: «اشدء علی الکفار». (۲) «اشدء» جمع «شدید» است. شدید یعنی سخت، سخت یعنی نفوذناپذیر. هر جسمی که سخت‌تر باشد، وقتی با جسم دیگری اصطکاک پیدا کرد، در آن جسم دیگر اثر میگذارد، اما از آن جسم اثر نمیپذیرد. همه‌مان اینجوری باشیم؛ اشدء باشیم. اما شدید بودن، اثرگذار بودن، لزوماً به معنای دعوای بودن و پرخاشگر بودن نیست. گاهی اوقات انسان احساساتش غلبه میکند و میخواهد یک کاری را انجام بدهد. این دوره‌ی احساسات شما، دوره‌ی جوانی است؛ ما هم پنجاه شصت سال قبل از این، همین دوره‌ها را گذراندیم. یک مدتی جوان بودیم، جوان پراحساساتی هم بودیم؛ میدانیم این دوره چه جوری است. ببینید، یک جاهائی احساساتی وجود دارد که این احساسات باید کنترل شود.

البته من این تشکر را از تشکلهای دانشجویی بکنم. من پارسال یا پیرارسال بود که در همین جلسه به دانشجویها خطاب کردم، گفتم چرا در مسائل اجتماعی موضع نمیگیرید و وارد نمیشوید؟ من خوشبختانه میبینم در این دو سه سال اخیر موضعگیری در مسائل گوناگون، در محیطهای دانشجویی و جوانهای دانشجو، خیلی بارز است؛ خب، این خوب است؛ این را من تقدیر میکنم و تشکر میکنم؛ منتها یک وقت مثلاً فرض کنید قضیه‌ی غزه پیش می‌آید، یک مشت جوان دانشجو میگویند این فلان فلان شده‌ها، این صهیونیستهای خبیث سر بچه‌های غزه دارند بمب میریزند، فلان میکنند؛ برویم پدرشان را درباروریم؛ راه میافتند، میروند فرودگاه! خب، این احساسات، احساسات مقدس و پاکی است. امثال من که یک کنار نشستیم و داریم نگاه میکنیم، آدم میخواهد جانش را فدای یک چنین احساساتی بکند؛ این واقعاً ارزش دارد. اینکه امام فرمودند من دست و بازوی بسیجیها را میبوسم، جایش همین جاست. آدم وقتی میبیند که یک جوانی اینجا توی خانه، در گرمای تابستان کولر و یخچال دارد، در سرمای زمستان وسیله‌ی گرمائی دارد، دانشگاه میرود، درس میخواهد، موفقیت دارد، بعد بکوه مسئله‌ی غزه میخواهد او را به حالت انفجار برساند، میگوید میخواهم بروم آنجا؛ خب، این احساس، احساس باارزشی است؛ اما رفتن، غلط است. احساس خوب است؛ اما این احساس نباید موجب شود که ما حالا راه بیفتیم برویم غزه. رفتن به غزه، آن وقت نه ممکن بود، نه جایز بود؛ اگر ممکن هم بود، جایز نبود.

خب، اینجا بین آرمان‌گرایی و بین آن واقعیت و دستوری که حالا از قول رهبری نقل کردند، که نباید بروید غزه، یک تعارضی در ذهن این جوان به وجود می‌آید. نه، هیچ تعارضی وجود ندارد. آن احساس، احساس خوبی است؛ اما تصمیمی که بر اساس یک احساس گرفته بشود، یک مطالعه‌ی دقیق، موشکافانه و عالمانه پشت سرش نباشد، آن تصمیم، لزوماً تصمیم درستی نیست. گاهی اوقات تصمیم، تصمیم غلطی است.

بنابراین آرمان‌گرایی به‌هیچ‌وجه به معنای در همه‌ی زمینه‌ها پرخاشگری کردن، برخی از واقعیات لازم و مصلحت‌های لازم را ندیده گرفتن، نیست. مصلحت هم شده یک اسم منفور؛ آقا مصلحت‌گرایی میکنند! خب، اصلاً باید ملاحظه‌ی مصلحت بشود. هیچ وقت نباید گفت که آقا حقیقت با مصلحت همیشه منافات دارد؛ نه، خود حقیقت یکی از مصلحت‌هاست، خود مصلحت هم یکی از حقایق است. اگر مصلحت‌اندیشی درست باشد، باید رعایت مصلحت را کرد؛ چرا نباید رعایت مصلحت را کرد؟ باید مصالح را دید.

فرض بفرمائید از لحاظ موضع نظام، نسبت به فلان حرکت سیاسی بلوک مثلاً طاغوت و مجموعه‌های استبدادی دیکتاتوری، معلوم است که ما مخالفیم، همراهی هم نمیکنیم، کمک هم نمیکنیم - «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا براء منکم و ممتا تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدأ حتی تؤمنوا بالله وحده» (۳) - معلوم است که موضع ما نسبت به برخی از جهات سیاسی که امروز در دنیا وجود دارند یا در منطقه وجود دارند، موضع روشنی است؛ اما این به هیچ وجه به معنای نفی کار دیپلماسی سنتی متعارف نیست؛ این را توجه داشته باشید. یعنی کار دیپلماسی به جای خودش باید انجام بگیرد، منتها جهتگیری، این جهتگیری است. کما اینکه دشمنان ما هم همین جور عمل میکنند. دشمنان ما هم در عمل دشمنیشان را میکنند، اما تعارفات دیپلماسی را هم انجام میدهند. البته ما هم به آن تعارف دیپلماسی گول نمیخوریم؛ میفهمیم پشتش چیست. بنابراین باید به معنا و عمق آرمان‌گرایی توجه شود. پس به طور خلاصه، آرمان‌گرایی یعنی پایبندی به ارزشها و اصول و آرمانها و تأثیرگذاری و تأثیرناپذیری از جهت مخالف و جبهه‌ی مخالف.

نکته‌ی دیگر: حضور فیزیکی و فکری در مسائل عمومی کشور از سوی مجموعه‌ی دانشجویی حتماً لازم است. هم حضور فکری لازم است؛ با همین رسانه‌های دانشجویی، با اجتماعات دانشجویی، با اظهاراتی که اینجا و امثال اینجا ممکن است بکنید، با ارائه‌ی نظراتتان به دستگاه‌های ذیربط و وزارت‌های مربوط - اگر اهل اقتصادید، به دستگاه‌های اقتصادی؛ اگر اهل مسائل فرهنگی هستید، به دستگاه‌های فرهنگی نامه بنویسید، پیشنهاد بدهید، نظر بدهید، اعلام موضع کنید - هم حضور فیزیکی لازم است؛ گاهی باید در یک اجتماعی شرکت کنید. من به هیچ وجه نفی نمیکنم و رد نمیکنم، بلکه تأیید میکنم برخی از اجتماعات دانشجویی را که درباره‌ی مسائل گوناگون - فرض کنیم مسئله‌ی بحرین یا چیزهای دیگر - به وجود می‌آید. البته با تدریج در این اجتماعات مخالفم؛ با عمل نسجیده‌ی در این اجتماعات مخالفم؛ با تصمیم‌گیریهای غلط که ممکن است از طرف یک چند نفر انجام بگیرد، بعد در آن بحبوحه‌ی احساسات، ناگهان مورد حمایت جمع هم واقع شود، بنده موافق نیستم.

حالا راهش چیست؟ چگونه میشود عمل کرد؟ من گمان میکنم اگر مجموعه‌های دانشجویی، کانون یا کانونهای تصمیم و اقدام داشته باشند برای اینکه در مسائل گوناگون فکر کنند و تصمیم بگیرند، اقدامهای آنها سنجیده‌تر خواهد بود. مثلاً فرض کنید در فلان قضیه‌ای که چند تا مثالش را الان زدم، دانشجویها چه کار کنند، خوب است؟ این را بنشینند یک گروه نخبه‌ای، زنده‌ای، مسئولی فکر کنند، بعد به صورت متحد‌المال در بین مجموعه‌ی دانشجویی واضح و مشخص بشود که اگر کسی تخطی و زیاده‌روی کرد از آنچه که قرار شده، مربوط به تصمیم دانشجویها و جریان دانشجویی نیست.

خب، بنده اینجا یادداشت کردم که هیچ منافاتی وجود ندارد بین انجام دادن وظائفی که جوانی و آرمان‌گرایی به انسان دیکته میکند، و بین ملاحظه‌ی مصالح مدیریتی کشور، ملاحظه‌ی قانون، ملاحظه‌ی تدبیر و درایت مدیریتی در کشور. یعنی میتوان آرمان‌گرا بود، به احساسات جوانی هم پاسخ داد و بر طبق اقتضای جوانی و آرمان‌گرایی عمل کرد؛ در عین حال جوری هم بود که با مصلحت کشور و با مصالح مدیریتی کشور تعارض و اصطکاک نداشته باشد. بنابراین به نظر من توقع از مجموعه‌ی دانشجویی، جزو توقعات زیادی نیست؛ میتوان چنین توقعی را از دانشجویها داشت.

خب، در مسئله‌ی اخلاق، این نکته را هم عرض بکنم - این را بعداً میخواستم عرض کنم؛ چون میترسم وقت بگذرد، جلوتر عرض میکنم؛ زیرا جزو اساسی‌ترین مسائل است - پرهیز از قول به غیر علم، از غیبت، از تهمت. من خواهش میکنم شما جوانهای عزیز به این مسئله اهتمام بورزید. همین طور که در زمینه‌های مختلف اهتمام به طهارت عملی دارید - به نماز اهتمام دارید، به روزه اهتمام دارید، به پرهیز از تعرض

های جنسی اهتمام دارید - به این مسئله هم اهتمام داشته باشید. اگر چنانچه ما چیزی را به کسی نسبت بدهیم که در او نیست، خب این میشود تهمت. اگر چنانچه چیزی را بگوئیم که به آن علم نداریم؛ مثلاً یک شایعه است - یک نفری یک حرفی را از قول یکی نقل میکند، ما هم همان را دوباره تکرار میکنیم - خب، این کمک کردن به شایعه است، این شایعه‌پردازی است؛ قول به غیر علم است. قول به غیر علم، خود قولش هم اشکال دارد، عمل کردن به آن امر غیر معلوم و بدون علم هم اشکال دارد؛ «و لا تقف ما لیس لک به علم» (۴) «لا تقف»، یعنی چیزی را که علم به آن نداری، دنبال نکن، دنبال نرو. دنبال کردن، هم در زمینه‌ی عمل هست، هم در زمینه‌ی گفتار هست. وقتی شما یک چیزی را گفتید که به آن علم ندارید، این هم اختفاء امری است که انسان به آن علم ندارد. لذا دنبالش میفرماید: «انّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً».

رقابت بر سر پست و مقام. خب، در یک دوره‌ی دانشجویهای تشکلهای اسلامی و ارزشی منزوی بودند؛ مسئله‌ی پست و مقام و احیاناً چرب و شیرین و اینها مطرح نبود، اما حالا گوشه و کنار ممکن است مطرح باشد؛ لذا مراقب باشید. یکی از لغزشگاه‌های بزرگ ما انسانها و افراد بشر، همین رقابت‌های بر سر پست و مقام و آبرو و اینهاست، که آدمهای گردن کلفت را گاهی به زمین میکوبد. البته من عقیده‌ام این است که شما جوانها همچنان که در نیروی جسمانی بر ما پیرمردها فائق هستید، در نیروی اراده و توانائی تسلط بر نفس هم بهتر از مائید. جوان اگر چنانچه همت کند، انگیزه داشته باشد و بخواهد عمل کند، در زمینه‌های معنوی و روحی و مبارزه‌ی با نفس هم از آدمهای مسن و پابه‌سن گذاشته و پیرمردی از قبیل ماها قویتر است و توانائیش بیشتر است. پس میتوانید.

خب، من حالا یک جمله راجع به مسئله‌ی جنگ نرم بگویم. من اینجا مقداری مطلب یادداشت کردم، منتها میبینم نزدیک اذان است؛ نمیخواهم وقت بگذرد. ما عرض کردیم افسران جوان جنگ نرم. اعتقاد من این است - این هیچ تعارف نیست - که در این میدان، شماها افسرید؛ سرباز صفر نیستید. شما جوانید، میدان مبارزه‌ی شما هم میدان جنگ نرم است. امروز خوشبختانه جنگ نظامی نداریم؛ اگر یک وقتی جنگ نظامی هم پیش بیاید، باز پیشقراولهایش جوانهایند. امروز جنگ نرم مطرح است؛ نه امروز، سی سال است مطرح است. در جنگ نرم، آن چیزی که باید مورد توجه باشد، این است: در جنگ نرم و جنگ روانی - که جنگ روانی یکی از بخشهای جنگ نرم است - هدف دشمن این است که محاسبات طرف مقابل را عوض کند. جنگ نرم مثل جنگ نظامی نیست. در جنگ نظامی هدف دشمن این است که مثلاً بیاید پایگاه طرف مقابل یا کشور مورد حمله را نابود کند و از بین ببرد، یا سرزمین را تصرف کند. در جنگ اقتصادی هدف این است که زیرساختهای اقتصادی را از بین ببرد. در جنگ نرم، هدف این چیزها نیست؛ این چیزها گاهی وسیله است برای آن هدف جنگ نرم. در جنگ نرم، هدف آن چیزی است که در دل شماسست، در ذهن شماسست، در مغز شماسست؛ یعنی اراده‌ی شما. دشمن میخواهد اراده‌ی شما را عوض کند.

البته اینها حرفهای پنهان نیست. اوائل این حرفها را نمیگفتند، اما حالا مدتهائی است که دشمنان ما این حرفها را میگویند و به زبان می‌آورند. میگویند میخواهیم ملت ایران - حالا آنها میگویند مسئولین، اما در واقع ملت ایران مورد نظرشان است - محاسباتش عوض شود. ما با یک محاسبه‌ای، یک راهی را انتخاب کردیم. انقلاب اسلامی آمد تحولات عمده‌ای را در این کشور به وجود آورد؛ سلطنت را تبدیل کرد به حکومت مردم، مردم‌سالاری؛ وابستگی را تبدیل کرد به استقلال؛ عقب‌ماندگی تاریخی مزم را تبدیل کرد به پیشرفت - که دارید میبینید - تحقیرشدگی را تبدیل کرد به اعتماد به نفس و احساس عزت؛ اینها کارهای انقلاب بوده. خب، دشمن ما، یعنی آن دستگاه مقتدر مادی که تا قبل از انقلاب بر اقتصاد این کشور و سیاست این کشور و فرهنگ این کشور و منابع این کشور و تصمیمهای مسئولان این کشور مسلط بوده، از این وضع ناراحت است؛ میخواهد این را عوض کند؛ چه کار کند؟ برای او تنها راه، منحصر در این است که ملت ایران و مسئولین ایران در نهایت به یک محاسبه‌ای برسند که احساس کنند ادامه‌ی این راه به صرفشان نیست. دشمن میخواهد این محاسبه را بر ذهن شما تحمیل کند؛ میخواهد من و شما به این نتیجه برسیم که صلاح نیست در مقابل آمریکا، در مقابل استکبار، در مقابل دستگاه‌های سیاسی تابع کارتل‌های گوناگون اقتصادی، خیلی هم بایستیم و خیلی هم مقاومت کنیم؛ از بعضی از حرفها باید دست بکشیم؛ کما اینکه گفتند دیگر. در یک برهه‌ای کسانی گفتند آقا ول کنید قضیه‌ی اسرائیل را، ول کنید قضیه‌ی فلسطین را، ول کنید قضیه‌ی عدالت در سطح جهانی و حمایت از ملت‌های عدالت‌خواه را، رها کنید این حرفها را؛ چه کار دارید؟ به خودتان بچسبید. این همان تغییر محاسبات است. دشمن این را میخواهد. در مقابل این، افسر جنگ نرم باید مقاومت کند. چگونه مقاومت کند؟

اولاً معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست. البته من امروز از این حرفهائی که زدند، حقیقتاً لذت بردم؛ حرفهای خوب، حرفهای پخته، تعبیرات جالفتاده، جمله‌بندیهای درست؛ این خوشحال‌کننده است. من میخواهم بگویم هر چه میتوانید، اولاً در این بخش کار کنید. سطح معرفت را بالا

ببرید. با قرآن، با نوشتجات مرحوم شهید مطهری، با نوشتجات فضلالی بزرگی که خوشبختانه امروز در حوزه‌های علمیه حضور دارند، آشنا شوید. امروز فضلالی جوانی در حوزه‌های علمیه هستند که میتوانند در این قسمت به مجموعه‌ی جوانهای دانشگاهی یاری بدهند؛ کمالینکه کارهای خوبی هم دارد انجام میگیرد. سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.

نظارت و توجه به اوضاع کشور. نگاه مستفسرانه و دنبال پیدا کردن واقعیت، همراه با انتقاد. قبلاً هم عرض کردم که انتقاد هیچ اشکالی ندارد. نگاه منتقدانه هیچ اشکالی ندارد، منتها انتقاد درست؛ بی‌انصافی نشود. آدم گاهی میبیند در بعضی از انتقادهای بی‌انصافی میشود. حالا شما یک خرده تندید و جوان هم هستید و آدم خیلی هم توقع ندارد؛ اما آنهایی که ریش و سبیلشان سفید هم شده، گاهی اوقات انسان میبیند که بی‌انصافی میکنند؛ در بیان کردن و گفتن و حرف زدن نسبت به این و آن، بی ملاحظگی می کنند. مراقبت کنید بی‌انصافی نشود. بنابراین نقد مستمر، نظارت مستمر و متعادل بر اوضاع کشور، بر مدیریتهای، جزو کارهای بسیار لازم است؛ البته باید با عقلانیت و با مدارا همراه باشد، بدون افراط، بدون پرخاشگری؛ اما نگاه نقادانه. به نظر من این هم کار لازم دیگری است.

ارتباط با تشکل های دانشجویی جهان اسلام هم کار لازمی است که یکی از دوستان در اینجا مطرح کردند؛ بنده هم تأیید می کنم. امروز در دنیای اسلام، در ذیل بیداری اسلامی، مجموعه‌های دانشجویی - حالا چه جور تشکلی اند، شاید همه‌شان یکسان هم نباشد - مجموعه‌های فعالی هستند، قبلاً هم فعال بودند؛ بعضی هاشان در این حرکت ها نقش آفرینی اساسی کردند. به نظر من با اینها ارتباط داشته باشید. دستگاه‌های گوناگون کشور در این زمینه باید به شما کمک کنند؛ البته ما هم سفارش خواهیم کرد.

یکی از دوستان گفتند که چهار پنج ماه گذشته، اما شورای عالی سایبری کاری انجام نداده. من عرض میکنم این قضیه، قضیه‌ی چهار پنج ماهه نیست؛ این قضیه، قضیه‌ی چند ساله است. این کاری که ما شروع کردیم، توقع خود بنده این است که بعد از چهار پنج سال ان‌شاءالله نتایجش را ببینیم. اینکه شما حالا توقع داشته باشید که بعد از پنج شش ماه آدم ببیند که مسائل سایبری کشور اصلاح شده و شبکه‌ی اینترنت ملی به وجود آمده و فلان؛ نه، به این زودیها اینها جواب‌ده نیست؛ بالاخره از همین امکانات موجود باید استفاده کرد.

عزیزان من! اساسی‌ترین قضیه هم امید است. من به شما عرض بکنم؛ از جمله‌ی سخت‌ترین کارهایی که علیه من و شما دارد انجام میگیرد، این است که امید را در ماها بمیرانند. سعی کنید امید را زنده نگه دارید. هرچه میتوانید، شعله‌ی امید را در دل خودتان و در دل مخاطباتان زنده نگه دارید. با امید است که میشود پیش رفت. امید هم امید بیجا نیست؛ امیدی است که واقعیت‌ها کاملاً ما را به درستی آن نوید میدهد.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، هدایت خودت، تفضلات خودت، لطف خودت، کمک خودت را بر این جمع، بر همه‌ی دانشجویان، بر همه‌ی ملت ایران فراوان ببار. پروردگارا! آنچه گفتیم، آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ به آنها برکت عنایت کن. زندگی ما را، زندگی مورد پسند ولیعصر (ارواحنا فداه) قرار بده.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

(۱) - بقره: ۲۸۶

(۲) - فتح: ۲۹

(۳) - ممتحنه: ۴

(۴) - اسراء: ۳۶